

چیستی و کارکرد حکمت عملی در سنجش آن با حکمت نظری

محمدعلی نوری^۱

چکیده

حکمت عملی یک دانش برهانی است که هم با دانش‌های عملی و هم با حکمت نظری تفاوت دارد. از یک سو، متفاوت با دانش‌های عملی‌ای است که از آنها با حرف و مهارت‌ها یاد می‌شود؛ چرا که حکمت عملی یک دانش قیاسی مربوط به حیطه افعال ارادی در مسیر سعادت انسان است که شناخت قوانین کلی ملکات خلقی از راه قیاس و فکر را بر عهده دارد. از سوی دیگر، متفاوت با حکمت نظری است؛ چرا که حکمت نظری از حقایق وجودی غیر معطوف به فعل ارادی انسان و احکام مربوط به این حقایق - که فاقد محتوای ارزشی و اتصاف به خیر و شر هستند - بحث می‌کند.

ریشه تقسیم حکمت به نظری و عملی، دو بعدی بودن حقیقت انسانی است. به این معنا که انسان به لحاظ بعد مجرد نفس و ارتباطی که با حقایق ماورائی دارد، از حکمت نظری و به لحاظ بعد اضافه نفس به بدن و تدبیری که نفس نسبت به بدن دارد، از حکمت عملی برخوردار است. حکمت عملی در تحقق غایت خود، یعنی تأمین سعادت بشر، نیازمند حکمت نظری است؛ زیرا مباحث مرتبط با چیستی سعادت انسان، در دو بخش از مباحث حکمت نظری، یعنی نفس‌شناسی و علت غایی مطرح می‌شود. از این جهت، حکمت عملی را می‌توان تکمیل‌کننده حکمت نظری و امتدادبخش آن دانست. حکمت عملی دست‌کم دو کارکرد ارزش‌مند دیگر نیز دارد؛ اول اینکه این حکمت خاستگاه پیدایش علوم انسانی برهانی است و دوم اینکه، این حکمت به نظام‌سازی عقلانی آموزه‌های دینی کمک می‌کند.

واژگان کلیدی: حکمت عملی، حکمت نظری، دانش برهانی، افعال ارادی، سعادت انسان.

درآمد

نوشتار حاضر در پی شناسایی حکمت عملی و کارکرد این حکمت از قاب مقایسه آن با حکمت نظری و ارتباط و تبادل سازنده این دو حکمت با یکدیگر است. مباحث طرح شده در این مقاله و نوع چینش آنها به گونه‌ای است که ابتدا ماهیت حکمت عملی به طور اجمالی بیان شده تا زمینه سنجش آن با حکمت نظری فراهم شود. در گام دوم، معانی واژه‌های عملی و نظری و رابطه آنها با یکدیگر بررسی گردیده تا مراد از معنای این دو واژه در فضای دانش‌های حکمی مشخص شود و افزون بر آن، مقایسه دو حکمت عملی و نظری از این جهت نیز انجام گرفته باشد. در گام سوم، به تفاوت‌های حکمت عملی با حکمت نظری و چرایی این تفاوت‌ها پرداخته شده تا در پرتو آن، جداسان بودن ماهیت و غایت این دو نوع حکمت به دست آید. در گام چهارم، نیاز حکمت عملی به حکمت نظری و نوع بهره‌گیری حکمت عملی از حکمت نظری بیان شده تا آشکار شود این دو حکمت بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند و با یکدیگر تعامل دارند. در گام پایانی نیز اهمیت حکمت عملی و نقش آن در زمینه‌های علمی و عملی حیات انسان و همچنین میزان دغدغه حکمای مسلمان در طرح مباحث حکمت عملی بررسی گردیده است.

نگاهی به ماهیت حکمت عملی

حکما دانش‌های حکمت عملی را همانند دانش‌های حکمت نظری، جزء فلسفه به معنای عام می‌دانند که به دنبال شناخت یقینی حقایق است. در نگاه آنان، دانش قیاسی به برهانی و غیر برهانی و دانش برهانی به نظری (حکمت نظری) و عملی (حکمت عملی) تقسیم می‌شود. تقسیم حکمت به نظری و عملی، به جهت دو گونه بودن حقایق وجودی است؛ یکی، موجوداتی که هستی و نیستی آنها در اختیار انسان نیست و انسان توان تصرف در آنها را ندارد مانند وجود خداوند، فرشتگان، آسمان، موجودات طبیعی در زمین و حتی وجود

جسمانی و روحانی انسان. دیگری، موجوداتی که هستی و نیستی آنها به اراده و اختیار انسان است و انسان توان تصرف در آنها را دارد؛ مانند کنش‌های بشر در حیطه اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن.

با لحاظ این تفاوت حقایق وجودی، دانش‌هایی که از آنها بحث می‌کنند نیز دو گونه می‌باشند؛ دانشی که به بررسی دسته نخست از موجودات می‌پردازد، حکمت نظری و دانشی که به بررسی دسته دوم از موجودات می‌پردازد، حکمت عملی است (فارابی، ۱۹۹۱م، ص ۴۶-۴۷؛ همو، ۱۳۴۱ق، ص ۲۵۶؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق/ب، ص ۱۲).

فارابی در مقام طبقه‌بندی دانش‌ها معتقد است صنایع و علوم، به قیاسی و غیر قیاسی تقسیم می‌شوند (تقسیم به لحاظ روش). صنایع قیاسی آنهایی هستند که از تصورات و تصدیقات ذهنی برخوردارند و از روش قیاس بهره می‌گیرند و صنایع غیر قیاسی آنهایی هستند که از روش قیاس بهره نمی‌گیرند، بلکه فعالیت و غایت آنها انجام فعل است. یعنی روش این صنایع، تجربه و انجام کارهای عملی برای کسب مهارت و ملکه انجام فعل است؛ مانند پزشکی، کشاورزی و نجاری.

صنایع قیاسی خود دارای پنج قسم هستند: فلسفه، جدل، سفسطه، خطابه و شعر. در میان این پنج قسم، تنها فلسفه است که از روش برهان بهره می‌گیرد و هدف از آن، شناخت حقیقی درباره چیزهایی است که علم یقینی به آنها تعلق می‌گیرد. وی حکمت عملی را قسم چهارم فلسفه شمرده و آن را در کنار اقسام دانش‌های نظری، یک دانش یقینی و برهانی دانسته و در این باره، فلسفه را چهار قسم به حساب می‌آورد که عبارتند از: علم تعلیم، علم طبیعی، علم الهی و علم مدنی.

علم مدنی در برگیرنده سعادت بشر و چگونگی رسیدن بشر به سعادت است. این علم به دلیل اینکه از رفتار ارادی انسان بحث می‌کند، فلسفه انسانی و علم عملی نامیده می‌شود (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۱-۱۴).

از نظر ابن‌سینا نیز حکمت - که استکمال نفس انسانی با تصور حقایق نظری و عملی و تصدیق به آنها در حد توان بشر است - به دو گونه نظری و عملی است. موضوع حکمت نظری، چیزهای نظری است که تنها می‌توان از آنها شناخت پیدا کرد و نمی‌توان به آنها عمل کرد. موضوع حکمت عملی، چیزهای عملی است که هم می‌توان از آنها شناخت پیدا کرد و هم می‌توان به آنها عمل کرد (ابن‌سینا، ۱۴۰۰ق، ص ۳۰).

بر پایه آنچه گذشت، افزون بر شناخت جایگاه حکمت عملی و برهانی بودن این نوع دانش، معنای اجمالی موضوع، غایت و مسائل حکمت عملی نیز دانسته می‌شود. موضوع حکمت عملی رفتارهای ارادی در مسیر سعادت انسان است. غایت حکمت عملی، به‌کارگیری آموزه‌های حکمت عملی (یعنی انجام افعال خوب و دوری از انجام افعال بد، با پدید آمدن فضایل و ملکات نیکو در نفس و پدید نیامدن رذائل و ملکات بد در نفس) برای رسیدن انسان به کمال نهایی و سعادت است (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۱۵؛ ابن‌سینا، ۱۳۶۸، ص ۱۰۵). مسائل حکمت عملی نیز که عوارض ذاتی موضوع آن شمرده می‌شوند، اوصاف و ویژگی‌های افعال ارادی و ملکات انسانی - که منشأ افعال ارادی هستند - و چگونگی تقدیر و جزئی‌سازی و نحوه انجام افعال ارادی است.

معانی گوناگون واژه‌های نظری و عملی

مرحله نخست سنجش حکمت عملی با حکمت نظری را با بررسی مفاد واژه‌های «عملی» و «نظری» و رابطه آنها با یکدیگر آغاز می‌کنیم. هر یک از واژه‌های «نظری» و «عملی» در چند معنا به‌کار رفته است که برای جلوگیری از خلط آنها با یکدیگر، شایسته است به این معانی اشاره گردد. بنا بر گفته‌ای که ملاصدرا به قطب شیرازی نسبت می‌دهد، واژه‌های «نظری» و «عملی» به اشتراک صناعی در سه معنا به‌کار می‌روند:

۱. در تقسیم علوم به‌گونه مطلق

در این تقسیم، نظری به معنای دانشی است که به کیفیت عمل تعلق ندارد و عملی به معنای دانشی است که به کیفیت عمل تعلق دارد.

۲. در تقسیم حکمت

در این تقسیم که به اعتبار موضوع دانش‌هاست، نظری دانشی است که وجود موضوعش در قدرت و اختیار انسان نیست و عملی دانشی است که وجود موضوعش در قدرت و اختیار انسان است.

۳. در تقسیم صناعات

در این تقسیم، نظری به معنای دانشی است که به‌دست آمدنش بر ممارست عمل و تمرین در انجام آن توقف ندارد و عملی به معنای دانشی است که به‌دست آمدنش بر ممارست عمل و تمرین در انجام آن توقف دارد.

تفاوت معنای نخست و دوم نظری و عملی، خود را در دانش‌هایی مانند منطق نشان

می‌دهد. دانش منطق به دلیل اینکه به کیفیت عمل تعلق دارد و یک نوع عمل ذهنی شمرده می‌شود، بر پایه تقسیم نخست «نظری» نیست، بلکه عملی است و به دلیل اینکه وجود موضوعش، یعنی وجود معقولات ثانی منطقی در اختیار و قدرت انسان نیست، بر پایه تقسیم دوم، نظری است. تفاوت معنای سوم نظری و عملی با معنای نخست و دوم آنها در دانش‌هایی مانند حکمت عملی آشکار می‌شود؛ چون این دانش‌ها به دلیل اینکه از یک سو به کیفیت عمل تعلق دارند و از سوی دیگر وجود موضوعشان در اختیار و قدرت انسان است، بر پایه تقسیم نخست و دوم «عملی» هستند و به دلیل اینکه به دست آمدنشان بر ممارست عمل و تمرین در عمل توقف ندارد، بر پایه تقسیم سوم «نظری» می‌باشند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۶-۸).

بر اساس مطالب مذکور، واژه‌های «نظری» و «عملی» در فضای حکمت نظری و حکمت عملی از این جهت که هر دو مربوط به دانش‌های شناختی بوده و با حرف و مهارت‌ها جداسان هستند، از مفاد یکسان برخوردارند و تفاوت آنها از دو جهت می‌باشد: نخست، در فضای دانش؛ تعلق داشتن به کیفیت عمل (عملی) و تعلق نداشتن به کیفیت عمل (نظری).

دوم، در فضای حکمت؛ توانایی انسان در تصرف در وجود موضوع (عملی) و ناتوانی انسان در تصرف در وجود موضوع (نظری).

بنابراین مراد از حکمت عملی در برابر حکمت نظری، همان دانش حکمی و فلسفی است که موضوع آن حقایق وجودی عملی و ارادی است و انسان توانایی تصرف در آنها را دارد. فارابی با تمرکز بر شناسایی دانش «نظری» و دانش «عملی» به قیاسی بودن یکی (دانش نظری) و قیاسی نبودن دیگری (دانش عملی = حرفه و فن)، بر این باور است که حکمت عملی بالذات جزء دانش‌های نظری و قیاسی است و در شمار دانش‌های عملی و غیر قیاسی جای ندارد. وی در این راستا می‌گوید دانش‌ها از حیث انتسابشان به نظری و عملی دو دسته‌اند:

۱. دانش‌هایی (مانند پزشکی) که بالذات به نظری و عملی منسوب هستند؛ زیرا این دانش‌ها با اینکه نتیجه آنها تنها در مقام عمل کاربرد دارد و از این حیث جزء علوم عملی هستند، اما از این حیث که مقدمات به کار رفته در آنها (برای دستیابی به نتایج عملی) هم قیاسی و هم تجربی است، به نظری و عملی منسوب هستند.

۲. دانش‌هایی که بالعرض و المجاز به نظری و عملی منسوب هستند. این دانش‌ها، خود چند گونه است:

الف) دانش طبیعی. منشأ این انتساب مجازی، بحث این دانش‌ها از چیزهایی است که دانش پزشکی هم از آنها بحث می‌کند. به همین دلیل، تصور شده که به علم عملی هم منسوب است.

ب) دانش‌های ریاضی (مانند هندسه). زیرا برخی چیزهایی که این دانش‌ها از آنها بحث می‌کنند، در خارج وجود پیدا می‌کنند؛ مانند دایره و دیگر اشکال هندسی در دانش هندسه، پنداشته می‌شود به علم عملی هم منسوب هستند.

ج) دانش مدنی و فلسفه مدنی. ماهیت این دانش به دلیل اینکه متشکل از تصورات و تصدیقات ذهنی و قیاس‌های برهانی است، نظری و علمی است. اما به دلیل اینکه از چیزهایی بحث می‌کند که به اراده، اختیار و رفتار عادی انسان مربوط است، پنداشته شده که به علم عملی هم منسوب است.

د) دانش‌هایی مانند موسیقی که به اشتراک لفظی بر دو صنعت اطلاق می‌گردند که یکی واقعاً نظری و دیگری واقعاً عملی است و به همین دلیل پنداشته شده که هم به علم نظری و هم به علم عملی منسوب هستند (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۲۵).

بر پایه این سخن فارابی، حکمت عملی یک دانش قیاسی برهانی است. ابن‌سینا نیز در المباحثات واژه «عملی» را مشترک لفظی میان دو معنا دانسته و به خلط نکردن معنای آن در فضای حکمت عملی با معنای آن در غیر فضای حکمت عملی گوشزد می‌کند. وی در بیان تفاوت این دو معنا معتقد است عمل خُلُقی غیر از عمل قیاسی است و مراد از واژه عملی در حکمت عملی، عمل قیاسی است به معنای شناخت قوانین کلی ملکات خُلُقی از راه قیاس و فکر. عمل خُلُقی جزء فلسفه نیست؛ زیرا عمل، ملکه و خُلُق است و فلسفه، علم است (ابن‌سینا، ۱۳۷۱، ص ۱۸۹-۱۹۲).

تفاوت دو حکمت نظری و عملی

پس از تبیین این نکته که حکمت عملی همانند حکمت نظری در شمار دانش‌های قیاسی برهانی قرار دارد، اکنون می‌توان درباره تفاوت حکمت عملی با حکمت نظری سخن گفت. در نگاه‌های حکما، تقریرهای گوناگونی از این تفاوت‌ها یافت می‌شود. این تقریرها، گاهی مربوط به محتوای دو حکمت نظری و عملی است و گاهی نیز به غایت آنها مربوط

می‌شود. در این باره می‌توان به سه تفاوت اشاره کرد:

۱. در حکمت نظری، «حقایق» به فعل و اراده انسان مربوط نیستند، بلکه به ساحتی مرتبط هستند که انسان توان تصرف در این حقایق را ندارد. ولی در حکمت عملی، حقایق به فعل و اراده انسان مربوط هستند و بنابراین به ساحت بشری که انسان توان تصرف در آنها را دارد مربوط می‌باشند.

۲. محتوای حکمت نظری، حق است. یعنی حقایق وجودی و واقعیت‌هایی که بار ارزشی ندارند؛ چراکه نتیجه مستقیم آنها قرار گرفتن انسان در مسیر سعادت یا شقاوت نیست. ولی محتوای حکمت عملی، خیر است. یعنی حقایق و واقعیت‌هایی که بار ارزشی دارند و اتصاف به خیر و شر پیدا می‌کنند و انسان را مستقیم در مسیر سعادت یا شقاوت قرار می‌دهند.

۳. غایت در حکمت نظری، یافت و شناخت حقایق غیر ارادی در جهت تکمیل نفس انسان است. اما غایت در حکمت عملی، یافت و شناخت حقایق ارادی و سپس عمل به آنها برای رسیدن به سعادت است. از این رو در حکمت نظری، صرف دانستن، کمال این دانش شمرده می‌شود. ولی در حکمت عملی، دانستن به همراه عمل کردن، کمال این دانش محسوب می‌شود (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۱۴-۴۱۵؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق/ب، ص ۱۲-۱۶).

ریشه تقسیم حکمت به نظری و عملی، حقیقت انسانی و برخوردار بودن این حقیقت از دو بعد مجرد و رابطه تعلق به بدن (نفسیت نفس) است. بر اساس دیدگاه مشاء، این بدین معناست که نفس انسان به لحاظ ماوراء و حقایقی که از آنجا می‌گیرد، از حکمت نظری و به لحاظ عروض ماده بر آن و اضافه نفس به بدن و تدبیری که نفس نسبت به بدن دارد، از حکمت عملی برخوردار است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق/الف، ص ۳۷؛ طوسی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۵۲). این سخن بر پایه دیدگاه حکمت متعالیه بدین معناست که نفس انسان به لحاظ مجردش، از حقایق ماوراء بهره می‌گیرد و این حکمت نظری است و به لحاظ مرتبه نازل‌اش (یعنی بدنی)، از حکمت و حقایق عملی بهره می‌گیرد (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۲۰؛ همان، ۹ج، ص ۱۳۱).

ملاصدرا در توجیه تقسیم حکمت به نظری و عملی می‌گوید فلسفه، استکمال نفس انسانی به واسطه شناخت حقایق هستی - آن‌گونه که هستند - می‌باشد؛ شناختی که با روش برهانی و به اندازه توان بشر است. انسان دارای دو جنبه روحانی و مادی است و از دو

ویژگی تجرد و تعلق برخوردار است. از این رو برای آباد کردن این دو جنبه و اصلاح دو قوه نظری و عملی، حکمت به دو دانش نظری و عملی تقسیم می‌گردد. غایت حکمت نظری عبارت است از شناخت احوال موجودات، به گونه‌ای که همه جهان هستی با همان نظم و ترتیب در نفس انسانی نقش بندد و با این روش، انسان به خداوند و عالم حقایق عینی تشبیه پیدا کند. غایت حکمت عملی، انجام کار خیر برای دست یافتن به هیئت و حالتی است که به واسطه آن، نفس بر بدن حاکم شود و بدن فرمان‌بردار نفس گردد (همان، ج ۱، ص ۲۰-۲۲).

نیاز حکمت عملی به حکمت نظری

تفاوت حکمت عملی و حکمت نظری به گونه‌ای نیست که این دو حکمت باهم بیگانه باشند و ارتباطی میان آنها برقرار نباشد؛ زیرا - همان‌گونه که گذشت - حکمت عملی دانش تأمین‌کننده سعادت بشر است و مباحث مرتبط با چیستی سعادت انسان، جزء مباحث حکمت نظری، یعنی بحث نفس و بحث علت غایی است. دلیل ارتباط چیستی سعادت انسان با بحث نفس آن است که تمایز انسان به قوه عاقله اوست و آگاهی از ماهیت قوه عاقله انسان و کمال آن در بحث نفس انجام می‌گیرد. علامه طباطبایی نیز به همین دلیل کلید مباحث حکمت عملی را نفس می‌داند و مباحث رساله اعتباریات را متفرع بر علم النفس دانسته است: «و هذه المباحث أشبه بأن يتفرع علي علم النفس» (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۱۲۴).

با توجه به اینکه حکمت عملی دائرمدار سعادت انسانی بوده و بحث از سعادت انسان بر مبحث نفس و نتایج آن استوار است، برخی از مباحث انسان‌شناسی و نفس به حکمت عملی مربوط می‌شود. از این رو حکمت عملی را می‌توان به دلیل اینکه پایه‌هایش عمدتاً مباحث نفس انسانی است، حکمت انسانی نیز نامید. همچنین در این راستا باید گفت بحث اخلاق از فروع بحث نفس است و دسته‌ای از مباحث بنیادین اخلاق ارسطو، فارابی و ابن‌سینا جزء حکمت نظری، یعنی بحث نفس و علت غایی است. در حکمت عملی، این مبانی تذکر داده می‌شود و بر پایه آنها بحث اخلاق و جزئیات کمال انسان در این حیطه مانند عفت و شجاعت پدید می‌آید. همین سخن درباره تدبیر منزل و سیاست مدن نیز جاری است. بنابراین نقش مباحث نفس در بحث حکمت عملی پررنگ است و در واقع مسأله سعادت انسان، حلقه وصل فلسفه نظری و فلسفه عملی است و از این رو فلسفه نظری پشتیبان فلسفه عملی بوده و باید ساحت آن را در فلسفه عملی نیز جاری دانست.

در حکمت عملی، از حسن و قبح‌هایی که در راستای سعادت و کمال انسان است بحث می‌شود و از این‌رو ارتباط حکمت عملی با حکمت نظری، این‌گونه است که از هست و نیست‌های [موجود] در حکمت نظری (که مربوط به واقعیت سعادت و کمال انسان است)، به حسن و قبح‌های [موجود] در حکمت عملی (برای رسیدن به سعادت و کمال انسانی) می‌رسیم. بنابراین حکمت عملی همیشه نیازمند حکمت نظری است و در این صورت، ارتباط تولیدی میان مباحث این دو حکمت برقرار است.

درباره ارتباط «فلسفه اخلاق و سیاست و مانند آن» با «علم اخلاق و سیاست و مانند آن» نیز باید گفت گروه اول (فلسفه اخلاق و سیاست و مانند آن) جزء فلسفه نظری هستند که از هست‌ها و نیست‌های [موجود] در حوزه اخلاق، سیاست و مانند آن بحث می‌کنند. این هست‌ها و نیست‌ها نیز به‌عنوان مبادی دانش‌های عملی، یعنی علم اخلاق، علم سیاست و مانند آن شمرده می‌شوند که در آنها به حسن و قبح‌ها تبدیل می‌شوند تا زمینه انجام آنها از سوی انسان فراهم گردد. بنابراین مباحث مطرح شده در فلسفه‌های نظری مربوط به حیطه‌های اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن، مبانی کلان دانش‌های اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن شمرده می‌شوند که در این دانش‌ها به حسن و قبح تبدیل می‌شوند. البته در گذشته همه مبانی حکمت عملی در خود مباحث حکمت عملی مطرح می‌شد و حیطه فلسفه اخلاق، فلسفه سیاست و مانند آن از حیطه علم اخلاق، علم سیاست و مانند آن جدا نشده بود. شاید به همین دلیل است که دکتر مهدی حائری یزدی در کتاب کاوش‌های عقل عملی، حکمت عملی را هم مشتمل بر سه علم اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن و هم مشتمل بر فلسفه این علوم دانسته است (حائری یزدی، ۱۳۸۴، ص ۱۸-۱۹ و ۱۲۹-۱۳۰). اما روشن است که این سخن ایشان با التفات به آنچه گذشت (اینکه دانش‌های حکمت عملی دارای حیطه‌ای متفاوت با فلسفه‌های ناظر به آنها هستند) و نیز با لحاظ معانی امروزی هر یک از واژه‌های علم اخلاق، علم تدبیر منزل، علم سیاست مدن و فلسفه‌های این علوم، پذیرفتنی نیست.

در نگاه فارابی، دانش فلسفه اولی مطالب و احکام کلی را مطرح می‌کند و سپس این مطالب و احکام کلی به حکمت عملی سرریز می‌کند تا از آنها در جهت کشف گزاره‌های عملی و چگونگی رفتار انسان بحث شود (فارابی، ۱۹۹۳م، ص ۶۲). وی در کتاب «تحصیل السعاده» از سعادت انسان سخن می‌گوید و آن را در یک طبقه‌بندی، به غایت حکمت نظری

و غایت حکمت عملی تقسیم می‌کند. غایت حکمت نظری با وجود اینکه خود صرف نظر از غایت حکمت عملی، برای انسان مقصود است، ابزار دست‌یابی به غایت حکمت عملی است. بنابراین دانش‌های الهیات، ریاضیات و طبیعیات - که به‌همراه حکمت عملی در جایگاه فضایل نظری هستند - در رسیدن انسان به سعادت نقش دارند و بخشی از سعادت انسان نیز به کمک آنها تحقق می‌یابد. فارابی می‌گوید انسان که یک موجود مدنی الطبع است، برای رسیدن به کمال خود در دنیا و آخرت لازم است چهار چیز را تحصیل کند؛ فضایل نظری، فضایل فکری، فضایل خلقی و صنایع عملی (همو، ۱۳۴۱ق، ص ۱۱۹). فضایل نظری که عنوانی برای فلسفه و حکمت به معنای عام است، از بدیهیات و نظریات مبتنی بر این بدیهیات تشکیل یافته و مشتمل بر دانش‌های فلسفی، یعنی ریاضیات، طبیعیات، متافیزیک و علم مدنی (علم انسانی) است. فضایل فکری، دانسته‌های جزئی است که قوه فکری (عقل عملی) آنها را با بهره‌گیری از علوم و فضایل نظری استنباط می‌کند. فضایل خلقی، ملکات فاضله انسانی مانند عفت، شجاعت و عدالت است که با تکرار و عادت پیدا کردن بر انجام فعل خیر پدید آمده و با فضایل نظری و فکری متناسب بوده و برخاسته از آنها می‌باشد. صنایع عملی نیز مهارت‌هایی است که انسان را در انجام شایسته فعل و تحقق رفتار مناسب کمک می‌کند. به عبارت دیگر، همین مهارت‌های عملی سبب می‌شود رفتار و کنش انسان به‌موقع و به بهترین وجه و متناسب با شرایط زمانی و مکانی و ... در جهت برآوردن نیازهای انسانی باشد تا نتیجه کافی و در حد انتظار از کنش انسان حاصل گردد (همان، از صفحه ۱۱۹ به بعد).

اهمیت حکمت عملی و میزان اهتمام حکمای مسلمان به طرح مباحث آن

دانش حکمت عملی جزء دانش‌های تأثیرگذار در حیات علمی و عملی بشر است و از چند جهت کارکرد دارد. برای حکمت عملی می‌توان سه کارکرد مهم را ترسیم کرد. این کارکردها عبارتند از:

۱. حکمت عملی تکمیل‌کننده حکمت نظری و امتدادبخش آن است: حکمت نظری در پی شناخت موجودات و غایت آنهاست و شناخت انسان و غایت او نیز بخشی از مباحث این حکمت می‌باشد. در حکمت نظری بیان می‌شود که غایت انسان، رسیدن به سعادت است و دست‌یافتن به این سعادت تنها با اراده وی امکان‌پذیر است؛ زیرا طبیعت و تکوین انسان بدون افعال ارادی، انسان را به کمال فرجامین و سعادت نمی‌رساند. اکنون، اینکه چه

افعالی انسان را به سعادت می‌رسانند و چه افعالی او را از سعادت باز می‌دارند، بیرون از قلمرو حکمت نظری است. دانشی که به بیان این افعال و چگونگی انجام آنها می‌پردازد، حکمت عملی است. بنابراین حکمت عملی تکمیل‌کننده و امتداد بخش حکمت نظری است؛ چراکه عهده‌دار بیان چگونگی رسیدن به سعادت است که حکمت نظری برای انسان ترسیم می‌کند. به همین دلیل باید حکمت عملی به حکمت نظری ضمیمه گردد تا با عمل به آموزه‌های حکمت عملی زمینه رسیدن انسان به سعادت فراهم شود؛ چراکه در غیر این صورت، هدف نهایی از خواندن حکمت نظری که رسیدن انسان به سعادت است تحقق پیدا نمی‌کند. فارابی در این باره می‌گوید: «و أما السبیل التي ینبغی أن یسلکها من أراد تعلّم الفلسفة فیہی القصد الی الاعمال و بلوغ الغایة، و القصد الی الاعمال یکون بالعلم و ذلك أن تمام العلم بالعمل» (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۷).

۲. حکمت عملی ریشه‌پیدایش علوم انسانی برهانی است: حکمت عملی از این رو که امتدادبخش حکمت نظری است و افعال ارادی انسان برای رسیدن وی به سعادتش را بررسی می‌کند، می‌تواند ریشه‌پیدایش علوم انسانی برهانی باشد؛ زیرا افعال ارادی انسان - که موضوع حکمت عملی است - همه افعال فردی و اجتماعی را فرا می‌گیرد و همه این افعال، پدیده‌های انسانی هستند که در علوم گوناگون انسانی از آنها بحث می‌شود.

۳. حکمت عملی به تکمیل نظام‌سازی عقلانی آموزه‌های دینی کمک می‌کند. آموزه‌های دینی در سه بخش اعتقادات، احکام و اخلاق دسته‌بندی می‌گردد. در پرتو حکمت نظری، نظام‌سازی عقلانی سازگار با آموزه‌های اعتقادی دین پدید آمده که به کمک آن، باورهای اعتقادی دینی جایگاه درست خود را یافته و تعارض به نظر آمده در آنها از میان رفته و تبیین برهانی از این باورها فراهم گردیده است. با انسجام یافتن مباحث حکمت عملی، این حکمت نیز می‌تواند در بخش احکام و اخلاق آموزه‌های دینی کارکرد داشته باشد و نظام عقلانی سازگار با این آموزه‌ها را فراهم کند.

با وجود کارکرد فراوان حکمت عملی در زندگی انسان‌ها، حکمای مسلمان آن‌گونه که باید، به بررسی مباحث این نوع حکمت نپرداخته‌اند. برای آشنایی با میراث حکمای مسلمان درباره حکمت عملی خوب است به‌گونه اجمال به میزان دغدغه سنت فکری اسلامی در طرح مباحث حکمت عملی اشاره گردد. در میان فیلسوفان مسلمان، حکمت عملی نزد فارابی از جایگاه ویژه برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که وی بیشتر نگاهشته‌های فلسفی خود را با

بنیان قرار دادن مباحث حکمت عملی نوشته است. برای نمونه می‌توان به این نگاشته‌های فارابی اشاره کرد: «تحصیل السعادة، التنبيه علي سبيل السعادة، كتاب الملة، السياسة المدنية، آراء اهل المدينة الفاضلة، الفصول المنتزعة». از دید فارابی نیاز انسان به دانش‌های حکمت نظری (یعنی الهیات، ریاضیات و طبیعیات)، برای به دست آوردن احکام حکمت عملی و رسیدن انسان به سعادت با عمل به این احکام است. در این صورت اگر کسی در حیطه حکمت نظری به شناخت رسیده باشد ولی از شناخت حکمت عملی و به کارگیری آن برخوردار نباشد، دانسته‌هایش ناقص است و به کمال فرجامین نرسیده است (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۱۶؛ همو، ۱۴۱۳ق، ص ۱۸۳، ۱۹۳).

در فضای سنت فکری اسلامی، شاید بتوان گفت فارابی تنها کسی است که مباحث حکمت عملی را به‌گونه منظم و با ساختاری منسجم طرح کرده و بیشتر نگاشته‌هایش بر بحث از حکمت عملی متمرکز است. وی با آگاهی از کارکرد حکمت عملی در زندگی انسان و رساندن انسان به کمال حقیقی‌اش، به بررسی دقیق حکمت عملی در کنار حکمت نظری پرداخته است.

در نگاشته‌های برخی دیگر از اندیشمندان مسلمان نیز می‌توان مباحثی را پیدا کرد که زمینه خوبی برای بررسی حکمت عملی هستند. یکی از منابع ارزشمند در بحث از حکمت عملی، «تهذیب الاخلاق و طهارة الاعراق» ابن مسکویه است. البته، گرچه اساس مطالب در این کتاب همان است که از ارسطو رسیده، اما مطالبی در آن تحت تأثیر آموزه‌های دینی آمده که می‌توانند به تکمیل مباحث اخلاقی کمک کنند. ابن‌سینا در نمط نهم اشارات به ترکیب میان اخلاق عرفانی و اخلاق فلسفی پرداخته است. همچنین در بخش پایانی الهیات شفاء برخی از مباحث حکمت عملی را طرح می‌کند و در آنجا (برای نمونه) با ارائه و بررسی دیدگاه اعلم یا اعقل بودن حاکم، به این نتیجه می‌رسد که حاکم باید اعقل باشد. همچنین وی به تحلیل عقلانی از دستورات شرعی مانند حدود، ازدواج، معاملات و عبادات نیز پرداخته است.

نتیجه‌گیری

حکمت عملی یک دانش فلسفی و برهانی است که موضوع آن افعال ارادی در مسیر سعادت انسان است و مسائلیش نیز اوصاف افعال ارادی و ملکات انسانی و چگونگی

جزئی سازی و نحوه انجام افعال ارادی می باشد. واژه های «عملی» و «نظری» در چند معنا به کار رفته اند که برآیند سنجش این معانی با یکدیگر، اشتراک «عملی» و «نظری» (در فضای دو حکمت نظری و عملی) در مرتبط بودن با دانش های قیاسی و جداسانی با جِرف و مهارت هاست و تفاوت آنها، یکی در «تعلق داشتن به کیفیت عمل (دانش قیاسی عملی که حکمت عملی در شمار آن قرار دارد) و تعلق نداشتن به کیفیت عمل (دانش قیاسی نظری که حکمت نظری در شمار آن قرار دارد)» و یکی هم در «توانایی انسان در تصرف در وجود موضوع (حکمت عملی) و ناتوانی انسان در تصرف در وجود موضوع (حکمت نظری)» است.

حکمت عملی، از جهت مربوط بودنش به حقایق ارادی و نیز واقعیت های دارای بار ارزشی داشتن محتوای آن و اتصاف آنها به خیر و شرّ و همچنین به این دلیل که غایت آن نه صرف شناخت بلکه شناخت معطوف به عمل است، با حکمت نظری متفاوت است. البته وجود این تفاوت ها به معنای نبود ارتباط میان این دو حکمت نیست، بلکه حکمت عملی به حکمت نظری نیازمند است؛ زیرا شناخت چیستی سعادت انسان در مباحث حکمت نظری انجام می گیرد. همچنین حکمت نظری از این جهت پشتیبان حکمت عملی است که فلسفه اولی، مطالب و احکام کلی را مطرح می کند و سپس این مطالب و احکام کلی به حکمت عملی سرریز می کند تا از آنها در جهت کشف گزاره های عملی و چگونگی رفتار انسانی بحث شود.

حکمت عملی یک دانش سودمند در زندگی بشر است و دست کم سه کارکرد مهم دارد که عبارتند از:

- الف) تکمیل کننده حکمت نظری و امتدادبخش آن است.
- ب) خاستگاه علوم انسانی برهانی است.
- ج) توانمند در نظام سازی عقلانی آموزه های دینی در بخش احکام و اخلاق است.

کتابنامه

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۸). تسع رسائل في الحكمة و الطبيعيات. قاهره: دارالعرب.
۲. _____ (۱۴۰۰ق). رسائل. تصحيح محسن بيدارفر. قم: انتشارات بيدار.
۳. _____ (۱۴۰۴ق/الف). الشفاء، «الطبيعيات، النفس». مراجعه ابراهيم مذكور، قم: كتابخانه آيت الله مرعشى.
۴. _____ (۱۴۰۴ق/ب). الشفاء، «المنطق، المدخل». مراجعه ابراهيم مذكور. قم: كتابخانه آيت الله مرعشى.
۵. _____ (۱۳۷۱). المباحثات. تحقيق محسن بيدارفر. قم: انتشارات بيدار.
۶. حائرى يزدي، مهدي (۱۳۸۴). كاوش هاي عقل عملي. تهران: مؤسسه پژوهشى حكمت و فلسفه ايران.
۷. صدرالدين شيرازى، محمد بن ابراهيم (۱۹۸۱م). الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة (ج ۱، ۹). بيروت: دار احياء التراث.
۸. _____ (۱۳۸۲). شرح و تعليقه صدر المتألهين بر الهيات شفا (ج ۱). تحقيق نجف قلى حبيبي. تهران: انتشارات بنياد حكمت اسلامى صدر.
۹. طباطبايى، سيد محمد حسين (۱۳۶۲). رسائل سبعة. قم: چاپ مطبعة الحكمة.
۱۰. طوسى، خواجه نصيرالدين (۱۳۷۵). شرح الاشارات و التنبهيات (ج ۲). قم: نشر البلاغة.
۱۱. فارابى، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق). الاعمال الفلسفية. به تحقيق جعفر آل ياسين. بيروت: دار المناهل.
۱۲. _____ (۲۰۰۱م). الجمع بين رأى الحكيمين. تحقيق ألبير نصرى نادر. بيروت: دار المشرق.
۱۳. _____ (۱۹۹۳م). فصول منتزعة. تحقيق فوزى مبرى نجار. بيروت: دار المشرق.
۱۴. _____ (۱۹۹۱م). كتاب الملة. تحقيق محسن مهدي. بيروت: دار المشرق.
۱۵. _____ (۱۴۰۸ق). المنطقيات (ج ۱). تحقيق محمدتقى دانش پزوه. قم: كتابخانه آيت الله مرعشى.